



قیمت اشتراک سالیانه در ایران
یک تومان
در سایر ممالک
پنج فرانک

کَاوَه

۱۳۲۴

این روزنامه هر دو هفته یکبار
نشر میشود
عنوان مراسلات
Redaktion Kaveh:
Berlin-Charlottenburg,
Leibnizstr. 64

* سه‌شنبه ۱۰ آذر ماه ۱۲۸۵ یزدگردی = ۲۱ جمادی الآخرة ۱۳۳۴ هجری * Jahrg. 1 . Nr. 5/6 . 18. April 1916 *

طبیعت وزنده شدن قوای خلقت از نو باز آمد و جمیع اشعار غزل سرایان و بهارنامه‌های هزار ساله موزون طبعان ایران در نظر مجسم شد.

بلی این پرستش بهار (آهه بهار مخصوص ایران زمین) یکی از بزرگترین خواص ملی نژاد ایرانی است که برور قرون و سالهای دراز در نسل و گوهر این ملت سرشته و ارثی شده است. از قدیم‌ترین آثار تاریخی که در دست داریم وجد و وگه ایرانی در مقابل حیات جدید طبیعت دیده میشود و از اوستا گرفته تا انوری همه وقت بهار در فراز کوههای سبز و دشتهای خرم روح ایرانی را مانند بلبل بوجد و ناله آورده است. و عجب آنکه تاریخ حیات ملی ایران نیز مانند همین انقلاب منظم طبیعت بخزان و بهار متوالی معروض بوده است. ولی پرستش بهار و نفرت از زمستان (که از مخلوقات اهریمنی بوده) بالاخره همیشه ایرانی را بیداری و زندگی ثانوی و رستخیز برانگیخته است.

نوروز سال ۱۲۸۵ یزدگردی بدبختانه بر ایرانشهر قدیم و کشور زردشت میگذرد در حالیکه سپاه اهریمن و دیوان بد کردار در قلب آن خاک یزدانی خیمه افراشته و بجای لاله تنهای جوانان ایرانی است که صحرای ایران را لگگون ساخته است، ولی مملکتی که با ارجاسب و افراسیاب

نوروز جمشیدی

نوروز جوان کرد بدل بیر و جوانرا
ایام جوانی است زمین را و زمانرا
ابو الفرج رونی

نوروز ایرانی باز آمد. سنبل و سوری، ضمیران و خیری باغ و راغ را رشک بهشت برین نمود. از گل و ریحان و لاله و ارغوان طرف جویبار غبطه صحرای خلیج و تار گشت. لاله و نسترن، ترگس و یاسمن دشت و دمن را مزین گردانید. فراش طبیعت کوه و هامون را از گل‌های گوناگون فرشهای بوقلمون گسترانید. از گریه ابر بهار شکوفه در گلزار بجنده درآمد، در وصل گل قری و بلبل نواخوان گشتند، فاخته و چکاوک و هزار در جوش، تذرو و سیره و سار در خروش آمدند. بالجمله تمام آن آثار طرب انگیز که لازمه بهار ایرانی است و از قرون داستانی بسیار قدیم تا امروز نوبهار بهشتی بی نظیر ایران پرستش آنها را در اعماق روح و دل سخن‌سنان آن سرزمین احداث کرده و شعرای آن خاک پاک در نواهای طبیعی خود سروده‌اند یکباره بیداری

پس اینکه مبدأ سال پیروان آوستا در قدیم اول فروردین و اول بهار بود فقط باین ترتیب میشود که در ابتدای قبول این ترتیب یعنی ماه وروز آوستائی اول فروردین ماه مطابق با اول حمل بوده و بعدها بواسطه آنکه سال را ۳۶۵ روز و بی کیسه می گرفته اند (در صورتیکه سال حقیقی شمسی ۳۶۵ روز و قریب شش ساعت است) بتدریج اول فروردین یعنی اول سال ایرانی تقریباً هر چهار سال یک روز عقب ترمی مانده بطوری که در مبدأ تاریخ زردگردی که مطابق با سال یازدهم هجرت میشود اول فروردین نه ماه عقب رفته بود یعنی قریب بنود روز بعد از اعتدال ربیعی رسیده بود. و از این قرار بحساب دقیق میشود استخراج کرد که مبدأ اتحاد نقطه اعتدال ربیعی با اول فروردین تقریباً مصادف با ۱۱۰۸ سال شمسی پیش از هجرت یا در حدود ۴۸۷ سال قبل از میلاد مسیح بوده یعنی در اواخر عهد سلطنت داریوش بزرگ.

بعد از موقعی که اول فروردین با اول حمل مصادف بوده و شاید مبدأ قبول ترتیب سال آوستائی بوده است چنانکه گفتیم هر چهار سال تقریباً یک روز اول سال از آن نقطه عقب میاند یعنی در سال چهارم اول حمل مصادف با دوم فروردین میشد و سال هشتم با سوم فروردین و هکذا و باین ترتیب اول فروردین در تمام سال شمسی حقیقی سیر میکرد، و ظاهراً (یعنی بحساب شمسی متعارفی) در هر ۱۴۴۰ سال و بحساب شمسی حقیقی در هر ۱۴۸۴ سال باز بهمان نقطه که بود بر میگشت. ولی علمای ایران برای جلوگیری از تغییر سر سال و ایام آن یک نوع کیسه اختراع کرده بودند که در هر صد و بیست سال یکماه بر سال اضافه میکردند یعنی در آخر صد و بیست سال اولی بجای یک فروردین ماه دو فروردین میگرفتند که بحسب ظاهر ماه اردی بهشت سال صد و بیست و یکم را که فروردین حقیقی بود نیز فروردین مینامیدند، و پنج روز زیادی (اندرگاه) را در آخر فروردین اولی (که اسفندارمذ حقیقی بود) می آوردند یعنی در آخر حوت و قبل از اول بهار ملحق میکردند. و بدین قرار تا صد و بیست سال دیگر همیشه در هر دو ترتیب سال متعارفی و مذهبی اندرگاه در آخر ماه فروردین متعارفی ملحق میشد تا علامت محل کیسه باشد. و در سر ۲۴۰ سال از مبدأ دوره باز یک ماه بنام اردی بهشت اضافه میکردند تا اول سال با اول خرداد ماه متعارفی مصادف میشد یعنی ۲۴۰ سال صحیح ۲۴۰ سال متعارفی و دو ماه بود و هکذا. و بهمین ترتیب پنج روز آخر سال در آخر ماه فروردین و اردی بهشت و خرداد و تیر ماه الح ملحق میشد و هر صد و بیست سال منتقل با آخر ماه آینده میگردد. سالهای کیسه سر هر نوبت صد و بیست ساله جشن مهم بزرگی بوده که در هر زمان که می افتاد بر آن ترتیب آثار کرده آن سال را به بزرگی (۱) (در پهلوی و هیگک) مینامیدند.

این ترتیب کیسه را گویا دستوران و مؤبدان استعمال کرده و سال صحیح تا آن می شمردند ولی حساب سال معمولی در میان عامه بی کیسه جاری بوده و لهذا اول فروردین معمولی بتدریج در تمام ایام سال ثابت سیر میکرد (۱) این همان کله است که در کتب متأخرین بصحیف بهترک نوشته شده است.

واسکندر و سعد و قاص و غزها و چنگیز و تیمور در آویخته و عاقبت همه آنها را از میان برده و نوروز را تا امروز نگاه داشته نباید مایوس شود و با امیدواری تمام بجاودانی بودن روح ایران با وحشیان مسکوی نیز مبارزه کند.

ما در این شماره میخواهیم شمه از اصل و حقیقت نوروز و ترتیب حساب ایرانی بیان کنیم و خوانندگان را بحقیقت یک رکنی از ارکان ملتشان بقدر مقدور آشنا سازیم.

اگرچه از داستان وضع و ایجاد نوروز از طرف جمشید چنان برمی آید که اصل قدیم این روز از ابتدای نژاد ایرانی باز مانده و در حقیقت از آثار یک آیین آریائی است زیرا که جمشید که «پیا» آوستا و «یاما» ی ودا باشد از پهلوانان قوم آریائی اصلی و قدیم است که داستان سرگذشت او در هند و ایران بیک نوع باقی مانده است، لکن این نسبت ایجاد نوروز بحمشید از مأخذهای تازه تری منقول است و در خود آوستا یا کتب قدیمه پهلوی اشاره بآن نیست. قدیم ترین سند تاریخی که در دست ما از ترتیب سال در ایران قدیم موجود است چیزی است که از آوستا در دست است. بنا بر متن آوستا سال بدو قسمت طبیعی تقسیم میشده: تابستان (هاما) هفت ماه از ابتدای بهار (هر ماهی از قرار سی روز)، و زمستان (زیانا) پنج ماه و پنج روز. و اگرچه در آوستای قدیم اسمی از چهار فصل سال نیست ولی اثر وجود قدیم آن در مندرجات آن کتاب دیده میشود.

سال محققاً ۳۶۵ روز حساب میشده و منقسم بدوازده ماه و پنج روز بوده (هر ماهی سی روز)، و پنج روز زایدرا اندرگاه و قجی (که شاید در اصل پنجی بوده) می نامیدند. و هر روزی از ماه اسم مخصوصی داشت. اسامی ماهها در خود آوستا که در دست است دیده نمیشود ولی اسامی روزها تماماً در آن موجود است. در کتب پهلوی اسامی ماهها نیز مذکور است. تقسیم سال بفصول چهارگانه نیز از کتب پهلوی روشن است، کتاب بونداهشن پهلوی اسامی فصول اربعه را چنین میدهد. و هار، هامین، پاتیز، زمستان. سال در ماه فروردین (فراوایی) و از اعتدال ربیعی شروع میشد. هر ماه بدو قسمت متساوی منقسم میشد. و چون روزهای اول و هشتم و یازدهم و بیست و سیم هر ماه مخصوص آهورا مزدا بود محتمل است که بدین واسطه علاوه بر تقسیم مذکور هر ماه بچهار «هفته» نیز منقسم میشد که دو «هفته» اول آن هفت روزه و دو «هفته» دیگر هشت روزه بوده است.

از قرائن زیادی معلوم شده که پیش از اسلام و مخصوصاً در عهد ساسانیان دو ترتیب حساب سال در ایران معمول بوده یکی مذهبی و دیگری معمولی و متعارفی. تقویم متعارفی سال را درست ۳۶۵ روز بدون کسر حساب میکردند و بهمین جهت سال ایشان شمسی حقیقی نبوده و هر چهار سال یک روز تقریباً کوتاه تر از سال شمسی حقیقی می آمده، در صورتیکه سال مذهبی نزدیک بشمسی حقیقی بوده و بواسطه اجرای کیسه آئی الد کر تقریباً همیشه ثابت نگاه داشته میشده است.

و شاید در همان موقع تبدیل تقویم بوده که اول فروردین ماه با اول حمل مصادف بوده است و آنرا مبدأ قرار دادند، چنانکه قریب شانزده قرن بعد از آن در زمان ملکشاه سلجوقی که باز خواستند تقویم را اصلاح کنند باز اول حمل با ۱۸ فروردین مصادف شده بود لهذا نوزدهم فروردین متعارف را ثانیاً اول فروردین گرفته و مبدأ تقویم و سال را از اول بهار گرفتند.

نوروز، این عید ملی و مذهبی برای ایرانیان خیلی عزیز بود و این علامت عظیم ملی را با وجود مصائب متوالیه و انقلابات بزرگ نگاهداشتند و تمام ملی را که بر ایران استیلا کردند بنگاهداری آن عادت دادند. خلفای عباسی نوروز را رعایت میکردند و اعراب نیز «نیروز و مهرجان» را آشنا شدند و حتی برای فضیلت نوروز احادیثی هم از اخبار نبوی روایت نمودند. و متوکل عباسی در سنه ۲۴۳ هجری و بعد از آن معتضد بالله در سنه ۲۸۲ کیسه اهل شده نوروز را اصلاح کرده یعنی از زمان یزدگرد اخیر تا عصر خود کیسه کردند تا آنکه نوروز را بموقع خود برگردانند و بختیاری و علی بن یحیی منجم در باب نوروز و اصلاح آن شعرها سروده اند. و بیشتر از همه آنچه بکار مقبولیت نوروز کمک کرد عنوان مذهبی اسلامی بود که ایرانیان بآن دادند و آنرا یک عید مقدس شیعه شمردند باین تقریب که نوروز روزی است که مصادف با خلافت حضرت علی بوده است. و این فقره بکلی بی اساس نیست زیرا که روز غدیر خم که در سنه ۱۰ هجری وقوع یافت مطابق ۲۹ حوت و روز چهارم از خنساء مسترقه یعنی دو روز بعد نوروز مانده بوده است. و اگر مقصود جلوس آنحضرت بخلافت رسمی و ظاهری بوده آنگاه در صورتیکه عثمان بقول مورخین روز جمعه اواسط ایام تشریق مقبول شده باشد (که مطابق ۱۱ ذی الحجه میشود) و در حقیقت اولین روز خلافت را می توان از همان روز شمرد روز جلوس او درست مطابق روز اول فروردین ماه متعارف می افتد. و گویا این است یکی از اسباب آنکه در صورتیکه بعد از اسلام جشنهای ملی ایرانیان مانند نوروز و مهرگان سده که مدتها معمول بوده و حتی سلاطین غزنوی و سلجوقی آنها را عید میکردند بتدریج اکثر آنها از میان رفت با وجود این نوروز تا امروز بزرگترین عید ملی ایران مانده است.

جای نهایت افسوس است که امروز در ایران با آنکه در امورات رسمی و دولتی و تجارتنی (یعنی امور غیر مذهبی) محتاج بیک حساب سال شمسی هستند ترتیب ماههای ملی ایرانی را استعمال نکرده و تابع ترتیب بروج آسمانی حمل و ثور که بلژیکها آنرا بواسطه جهلشان بعادات و آداب ملی و تاریخی ایران در دوائر دولتی معمول کردند میشوند در صورتیکه هنوز در قسمت عمده از ولایات ایران مرکزی و شمالی (مانند نائین و خونسار و مازندران و غیره) همان اسامی و حساب ماههای ایرانی رایج و معمول است. امید که طبقه جوانان آینده ایران عادات و آداب ملی قدیم بیاکان خود را احیاناً و تقویم قدیم را با جشن سده و مهرگان و فروردگان بنوروز ضمیمه سازند و بدین واسطه ملیت ایران را رونقی دهند و از مصائب حالیه خود مأیوس نشوند زیرا که روح ایرانی بواسطه

بطوریکه این سال سیار در مدت ۱۴۴۰ سال یک دوره سال ثابت کیسه دارا طی کرده و باز اول فروردین سیار سال هزار و چهار صد و چهل و یکم با اول فروردین ثابت سال ۱۴۴۰ مطابق می افتاد. بواسطه اختلاف این دو سال ثابت و سیار که قبل از اسلام در ایران معمول بوده اول بهار یا فروردین ثابت بترتیب در هر ۱۲۰ سال یکبار بعد از فروردین سیار می افتاد و با اول هر ماه معمولی که می افتاد خنساء مسترقه را پیش از آن یعنی در آخر ماه سابق می آوردند و تا ۱۲۰ سال دیگر همیشه بر آن منوال می ماند و بهمین واسطه معلوم میشد که تا آنوقت چند بار کیسه اجرا شده و در واقع چند سال از مبدأ دوره میگردد. چنانکه از این فقره که در دست داریم که در ایام انوشیروان خنساء در آخر ابانماه بوده (و بعدها تا امروز نیز نزد پارسیان در همان ماه مانده و دیگر کیسه نشده) معلوم میشود کرد که کیسه آخری یعنی کیسه هشتم در حدود سنه ۴۷۴ میلادی (۱) بعمل آمده (و یا در آن سال موقع کیسه بوده) و بنا بر این از سنه ۴۷۴ تا ۵۹۴ میلادی خنساء مسترقه در آخر ابانماه می افتاده که سلطنت انوشیروان هم در همین مدت بوده است (سنه ۵۳۱-۵۷۸ میلادی)

این ترتیب تقویم آوستا عیناً همان ترتیب تقویم ارمی و خوازرمی و سغدی قدیم است با این فرق که آنها کیسه نداشتند و سال متعارف را استعمال میکردند و لهذا خنساء مسترقه را همیشه در آخر سال یعنی در آخر اسفندارمذ می آوردند و بدین جهت اول سال ایشان همیشه پنج روز بعد از سال متعارف ایران شروع می شد ولی بعد از انقضای خنساء ایرانی باز با هم مطابق می رفتند. تقویم آوستائی اصلاً مذهبی بوده و بنای آن بر اول حمل و روزهای ثابت از سال شمسی حقیقی بوده است ولی چنانکه گفتیم سال متعارف بی کیسه در میان عامه جاری بوده و چون در هر دو ترتیب یعنی هم در سال کیسه شده و هم در سال متعارف اول ماهها مطابق هم بود و اسامی روزها که هم کدام فرشته موگلی و عملی مذهبی داشتند مطابق هم می افتادند لهذا در اعمال مذهبی خللی وارد نمی آمد. لکن ایرانیان قدیم یک تقویم ملی قدیمتری هم داشتند که اول سال آن از اول پائیز شروع میشده و با احتمال قوی منشأ آن از ایران قبل تاریخی و نژاد آریائی بوده، و بهمین تقویم است که داریوش اول آنرا در منقورات خود در کتیبه بیستون در اوایل سلطنتش استعمال کرده و آنچه از اسامی ماههای آن برای ما مانده فقط نه ماه است بدین ترتیب: ثور اوهار (ماه اول بهار)، نایگارچیس (ماه دوم بهار)، آدوکائیس (ماه سوم بهار)، گرمابادا (ماه اول تابستان)، باگایادیس (ماه اول پائیز)، آتریادیا (ماه سوم پائیز)، آلاماکا (ماه اول زمستان)، پارکازانا (ماه دوم زمستان)، ویاخنا (ماه سوم زمستان). لکن مظنون است که داریوش بزرگ در قسمت اخیر سلطنتش در جزو اصلاحات عظیمه که کرده تقویم آوستارا نیز شاید به پیشنهاد دستوران مذهبی خود قبول کرده و در مملکت رسمی ساخته است،

(۱) بموجب آنچه گفتیم که مبدأ دوره در ۴۸۷ سال قبل از میلاد مسیح بوده است.

ترس از ارواح اموات باقی بود ولی وقتی که مردم یاد از اموات و مخصوصاً از اقارب و متعلقان گذشته خود میکردند نیکبائی را که آنها در زمان زندگی خود کرده بودند بخاطر آورده و هنوز از آنها متشکر بودند و امید اینرا داشتند که ارواح بعد از خروج از ابدان باز هم نظر توجّهی باقارب و متعلقان خود داشته باشند. قربانیهای قدیمی رفته رفته شکل دعا و تشکررا پیدا کرد که برای استتال ارواح و خشنود کردن آنها خوانده میشد. از ارواح موتی ارواح مجردة «حامیه» بوجود آمدند.

از زمان بسیار قدیمی یعنی از زمانی که ما تاریخ در دست داریم ایرانیان باین درجه از ترقی رسیده و حتی از این درجه هم تجاوز کرده بودند. عقاید مذهبی در اساس مذهب زرتشت از همان ابتدا این شکل اخیر ارواح پرستی را پیدا کرده بود. در این مذهب از ارواح مجردة حامیه [یا فرشتگان موکل] که «فَرَوَز» نامند خیلی اسم برده میشود و از آنها استعانت و امداد طلبیده میشود. اینکه در مذهب زرتشت «فَرَوَز» هارا همه جا حاضر و ناظر میدانند گویا نمونه ایست از عقیده بسیار قدیمی که ارواح را همه جایی می پنداشتند. قدا و اشخاص ساده را عقیده آن بود که تمام موجودات طبیعی روح دارند و زنده اند.

«فَرَوَز»ها حافظ نظام دنیا و مواظب آن هستند. آنها پایه آسمان عالی هستند و آترا حمل میکنند. آنها آب را در جریان خود میبرند و گیاه را میرویانند. آنها خط سیر باد را معین میکنند و ستاره های آسمان را حرکت میدهند. هر شخصی در دنیا یک چنین «فَرَوَز»ی موکل دارد که از ازل بشکل روحانی همراه اوست. این «فَرَوَز» در زمان زندگی آن شخص داخل جسم او شده و بعد از مرگ او با روح او معاً از جسم وی خارج شده و بطبیعت بر میگردد یا بعقیده تازه تری بدنای دیگر میرود.

اما بواسطه همین زندگانی کوتاه یک علاقه الفتی تولید شده است که ارواح را با زندگان و اولاد و اعقاب ایشان مرتبط میسازد.

تمام خیالات ترس از ارواح در نزد بازماندگان بکلی از میان رفته است. از آنها فقط امید حمایت و کمک دارند و استعانت میطلبند و آن ارواح هم برای سعادت و ثروت اجسام خود میکوشند و در صدد آن هستند که خانه و آشیانه و دشت و باغ را همیشه خوش و خرم نگاهدارند. مخصوصاً در جنگ ابدان خود را مواظبت میکنند و یک قوه از جنود غیر مرئی میفرستند که همراه بازماندگان زنده بجنگ رفته و آنها را برای نائل شدن بیک فتح با افتخاری کمک نماید.

در همه نقاط روی زمین و جمیع ازمنه تقدیس و تکریم ارواح مجردة حامیه قبل از همه چیز و بیش از همه چیز راجع بأرواح خانوادگی یا قبیله بوده است. ایرانیان نیز بهمین قرار ارواح اقوام نزدیکشان را در درجه اول احترام میکرده اند. اما ایرانیان از همان زمانهای بسیار قدیم مردمان بزرگ گذشته را هم که نتیجه کوشش آنها نه فقط محیط تنگ خانواده را فائده میسرانده بلکه نتایج آن شامل تمام ملت میشده بخاطر می آورده اند و احترام میکرده اند چنانکه یونانیان هم دلاوران بزرگ خود را محترم میداشته اند.

همین امید ابدی بجاودانی بودن ایران و عدم امکان تسلط اهریمن بخاک پاک یزدانی بود که عناصر خارجی را بالاخره از ملک خود دفع کرد. و شاید همین امید بوده که لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی را در بدترین زمان بحران ملیت ایران و فرمانروائی آهن و خون بدین نغمه مترنم ساخت:

بصبر کوش تو ایدل که حق رها نکند
چنین عزیز نگینی بدست اهریمنی

* * *

آنچه در باره نوروز گفته شد فقط یک مقدمه مختصری است برای آشنا شدن بترتیب حساب و تقویم ایرانی. و مقاله فاضلانۀ که در حقیقت اصلی و منشأ مذهبی نوروز جناب علامه فاضل پرفسور گایگر (۱) برای روزنامه ما مرقوم داشته اند و ما ذیلاً اوراق «کاه» را بدان مزین میداریم در حقیقت ذی المقدمه آنست. و برای مزید معرفت خوانندگان ایرانی باید بگوئیم که علامه گایگر حجت بزرگی است در ایران شناسی و در تمام فرنگ استاد معروف و مسلم کل میباشد.

نوروز

بقلم پرفسور دکتر گایگر آلمانی

عید نوروز از زمان بسیار قدیمی باز مانده و اصل آن از عقاید و عادات ملی ایران ایجاد شده است. روایت اصلی و بومی تاریخ این عید را از زمان جمشید که از قرار قصص تاریخی پایه تمدن و اساس نظم اجتماعی را گذارده است میداند. از آخر زمان سلطنت او فردوسی در شاهنامه بعد از شمردن کارهای شایان آن پادشاه چنین روایت میکند:

جهان انجمن شد بر تخت او فرو ماند از قوه بخت او
بجمشید بر گوهر افشانند مر آن روز را روز نو خواندند

در اساس خود این عید شباهت دارد ببعید احترام ارواح گذشتگان که همه جا در دنیا مابین ملل مختلفه بهر درجه از تمدن معمول است. در ابتدا منشأ این احترام فقط ترسی بوده است که مردم از ارواحی که از ابدان خارج شده داشته اند و تصور میکردند که آن ارواح میتوانند اسباب ذلت و بدبختی ایشان بشوند. لهذا پیشینیان که پایه تمدن زیادی نداشته اند برای این ارواح قربانیا میکرده اند و چون خیال میکردند که ارواح همان احتیاجاتی را دارند که مردمان زنده لهذا از برای آنها اغذیه و مشروبات تهیه میکردند تا آنها را با خود آشتی داده و از خود راضی کنند و نیز برای آنکه همیشه آنها را از خود دور نگاه دارند. بطول زمان و مرور دهور با تغییر تدریجی عادات و اخلاق و قوت یافتن زندگی خانوادگی در عقاید هم بالطبع تغییرات رخ داد. و هر چند باز اثری از

W. Geiger. (1)

نظری بتاریخ و درس عبرت

داستان گرجستان یا فردای ایران

ز روسی نجوید کسی مریمی
که جز صورتی نیستان ز آدمی
حکیم نظامی

جهل و عدم بصیرت فرمانفرمایان، بی وقوفی ناخدایان کشتی حیات ملیت ما از تاریخ و فلسفه سیاست دنیا مارا وادار میکند که شمه از سرگذشت ملی که در ازمئه گذشته صاحب قدرت و شوکت بوده و در دوره تاریخ مقامی را سیر کرده اند نقل کنیم. چه آنان نیز مثل ما در دوره انحطاط نیرنگ و فریب دشمن را نسنجیده و عدم اتفاق داخلی و طمع و دناوت رؤسای قومی استقلال آنها را باضمحلال، آزادی آنها را باسارت، بزرگی و شہامت آنها را بحقارت و بندگی مبدل داشت.

افسوس فریاد ما بگوش آنها نرسیده و عنقریب خدا نکرده در عین خود پرستی سر زمین نیاکان ما و تخت و تاج شاهان مارا طعمه عالمگیری همسایگان ما نموده ایران کیانی را بمقام مستملکات اروپائیان خواهند آورد.

چقدر جای تعجب است ملتی که حق جهاد و دفاع دارد امروز مثل یک جسم بیروح و بی حرکت مبهوت و منتظر است که آفتاب فلاح و نجات در شب تاریک بدترین زمان حیات ملیتش معجزوار خود بخود طلوع کند و کشور ایران را از خرابی و ذلت نجات دهد. غافل که اوضاع حاضر دنیا غیر از آنست که از تصور آنها میگذرد و حیات ملی این نیست که اینها زیست میکنند. یک قومی حق ندارد که باین قسم آرام نشسته و دشمنان را بگذارد در خانه خود لانه گیرند! اگر قومی را تشبیه بانسانی بکنیم میتوانیم بگوئیم مثل انسان آن هم صاحب جسمی و روحی و مقدراتی است. همین طور هم میتوان گفت که بزرگترین مصائب برای یک قوم چنانکه برای یک انسان اسارت و حقارت است. همانطور که یک انسانی در بندگی همیشه دچار لطم و شتم است و بزندگی پستی زیست میکند هاتقدر هم زندگی یک قومی در اسارت محقر و ذلیل است و سرمایه اخلاقی و ادبی آن از حشمت بفروماگی میرسد.

از بزرگان و روحانیون ما آنانکه امیدوارند که ریاست در تحت عقاب روس کنند چقدر ابله و دون خصلت اند که نمی دانند اولین صدمه بخود آنها خواهد رسید و بزنجیر عبودیت اول خود آنها مقید خواهند بود. نیت ما اینست که هموطنان ما بدانند که بدترین و تلخترین روزگار برای قومی مجبور بمحکومیت قومی دیگر بودن است.

منظره موخس فردای ایران و سیاه روزی ایرانیان را مکرر نوشته و گفته اند. اینک در آخرین وهله مبارزه حیات ملیت ما میخواهیم ایرانیان بدانند که این بیقیدی و عدم جدیت، این تسلیم و فروتنی در جلو تجاوزات دشمن چه فردای خوار و زبون برای آنان آماده میکند.

یک عقیده در همه روی زمین خیلی شیوع دارد و آن اینست که در سال موافقی و زمانهای مخصوصی هست که ارواح اموات بروی زمین بدنای جسمانی بر میگرددند و مواضی را تجسس میکنند که وقتی در آنجاها سکنی داشته و کار کرده بوده اند و هدیه هائی را دریافت می کنند که برای آنها تهیه کرده اند. در این زمان یک عید بزرگی موسوم به «عید اموات» گرفته میشود. در ممالک عیسوی مذهب مغرب زمین این عید را از مائه دهم بحساب اروپائی در ۲ نوامبر میگیرند یعنی در زمانی که حاصل را برداشته و طبیعت خود را برای خواب زمستانی حاضر میکند و روزهای تاریک شروع میشود. بر عکس یونانیهای قدیم عید اموات را در اول بهار می گرفتند در وقتی که طبیعت بیدار شده تخم و شکوفه نباتات زنده میشوند. عقیده ایرانیها هم با این عقیده توأم است. در آوستا چنین میگوید که در اول بهار «قرور» ها بزمن میانند و دهها و خانهای خود را پیدا کرده ده روز در آنجاها سیر میکنند. و جمهور ناس در ایران در این موقع عید اخیر از جمله اعیاد بزرگ ششگانه سالیانه خود را میگیرند. و این عید آخری بوده زیرا که با این عید سال گذشته ختم و سال تازه شروع میشود و ماه اول سال بمناسبت این عید و «قرور» اسم فروردین را دارد. مخصوصاً روزهای کیسه سالیانه برای ارواح معین شده بوده است و این روزها را همیشه با آخر سال میافزوده اند برای آنکه سالهای قری را با سالهای شمسی تعدیل نمایند.

در این توافق عید اموات با موقع آخر سال ایران تنها نیست مثلاً هندیهای قدیم هم محترمتین و بزرگترین عید اموات خود را در آخر سال میگیرند. در آلمان عقیده عمومی است که اموات در ۱۲ شب آخر سال گردش میکنند. مردم آلمان باین عقیده هستند که ابرهائی که در آسمان حرکت میکنند یک گروه وهمی هستند از ارواح که آنها را قشون وحشی مینامند و صدا و ناله طوفان را بانگ و فریاد آن قشون می پندارند.

ایران امروز خودش را برای جشن عید قدیم مقدس خود حاضر میکند (۱) و ما آلمانها که زبان و تمدن ایران را تحصیل کرده و مملکت و ملت آنرا دوست میداریم و محترم میشماریم خوشی و بزرگی آنرا آرزو میکنیم. امید است که ارواح مردگان بزرگ مثل روح فریدون، رستم، بهرام گور و یزدگرد و دیگران و ارواح دلاوران بزرگ زمان قدیم درخشان ایران در این عید برخیزند. امید است که آنها پهلوی ملت خود ایستاده او را در این زمان سخت بطرف یک جلال تازه خوشبختی و یک افتخار نوی کمک و رهبری نمایند. امید است که ارواح دلاوران این ملت برای یک زندگانی جدیدی برخیزند و بیدار شوند مثل روح آهنگر دلیر اصفهان که اسم او پیشانی این ورقه را مزین کرده است.

و. گایگر

ارلانگن

(۱) این مقاله پیش از نوروز تحریر شده.

و وسیله رفاه آرا از هر راهی که باشد بدست آورد تا آنکه بعد از سالهای دراز زمانی آسوده بمانند. برای موفق شدن باین مقصد چشم امید بدربار پترسبورگ انداخت و مدد از ملکه روسیه کاترین دویم جست. این پیره زن حریص نیز که با هزاران دسیسه بر تخت سلطنت جلوس نموده بود پیرو آئین پتر اول (که روسها پتر کیرش مینامند) بود و آرزوی استیلای آسیا و استیصال دول قوی هججوار را در دماغ می پخت.

میدان دسیسه بازی در گرجستان باز بود. روسها بانواع حیل تفقد و دلجوئی حال گرجهارا می کردند. پریشانی از طرفی و مخصوصاً ساده لوحی از طرف دیگر حکام و بزرگان گرجستان را در آغوش مادر نامهربان ناعمخوار انداخت و پنجه خونین عقاب روس تقدیرات این ملت را در زیر چنگال خود گرفت و راه تسخیر کشور ایران نیز بازگردید.

باری عشقبازی گرجستان با روسیه اینطور شروع شد: در ۲۳ شعبان سنه ۱۱۹۷ هجری هر اقلیوس را بتغیر رتبه والی گری بنام «سلطنت گرجستان» و لقب «اعلیحضرتی و متحد دولت مسیحیه روس» بودن فریب داده و معاهده مابین گرجستان و امپراتریس روسیه کاترین دویم بسته شد تقریباً باین مضمون که «دولت همایونی گرجستان خود را بمیل و رغبت در تحت حمایت دولت امپراتوری روس میگذارد. کاترین بنام خود و جانشینانش متعهد و ضامن میشود که «حکومت آزاد و مستقل» دولت گرجستان ابدی برقرار خواهد بود، اعلیحضرت هر اقلیوس و اعقاب او «تا آخر قرون و ادوار» متکفل سلطنت آنجا خواهند بود. باقی حدود گرجستان که در تصرف ایران و عثمانی یا سایر اقوام غیر مسیحی قفقاز است در موقع تسخیر شده و بتصرف دولت بیته گرجستان خواهد در آمد. تمام مالیات و عایدات در خطه گرجستان با اعلیحضرت پادشاه گرجستان عاید است و دولت امپراطوری هیچ دخل و تصرف در آن نخواهد کرد. در امور مذهبی و روحانی حضرت قداست پناه اسقف کیر گرجستان رتبه هشتم در میان اساقفه روسیه خواهد داشت و کلیسای عالی پترسبورگ بهیچوجه مداخله در امور کلیسای گرجستان نخواهد داشت و کلیسای گرجستان بکلی مجزا خواهد بود. حضرات امنع و ارفع والا مقامان نجبا و شاهزادگان گرجستان همه جا موافق القاب و رتبه خود با نجبا و شاهزادگان روسیه همقدم و دارای یک مقام و یک حیثیت خواهند بود. قوانین موضوعه ملی و عین محاکم و ترتیب عدالت و شکل سکه گرجستان و اصول نظام و اداره لشکری ملی گرجستان کلیه محفوظ و هیچ تغییر و تبدیل در آن داده نشده و خارج از مداخله روس خواهد ماند».

بلی عهدنامه که حاوی این مسائل بود برای قومی که از قرون متعدده آنی آسودگی و رفاهیت نداشته و همیشه گرفتار زحمت و بدرقاری همسایگان و دچار بلاهای داخلی بودند وسیله نجات و امیدواری تصور میشد.

این عیش و خوشی بدبختانه زمان درازی طول نکشید. در یکی از مواد آخری عهدنامه مسطور بود که «این قرارداد ابدی است ولی برای نفع طرفین اگر حاجت اقتد تبدیلاتی ممکن است در آن روی دهد ولی هیچ مداخله و تصرفی در آن نمیتوان کرد مگر برضا و میل طرفین».

نیدانیم چگونه این قوم بی خبر متنبه نمیشود و مخاطره عظیم هولناکی که او را تهدید میکند پیش بندی نکرده و معاینه هیکل دژخیم غاصب اهریمن خورا نمی بیند.

در بعضی حوادث عالم اغلب تاریخ در تکرر است. خام خیالان ایرانی اگر آنی فراغت از خودپرستی داشته و لحظه نظر بسرگذشت ملل دیگر میانداختند نیت ما را بسهولت میفهمیدند. داستان گرجستان برای ما میبایست سرمشقی بشود. افسوس که کم کسی در ایران حقیقت انقراض و اضمحلال آرا میدانند. اینک هر قدر مختصر ممکن بود خلاصه آن سرگذشت عبرت انگیز را در این مقاله گنجینده این فاجه را بخاطر همدردان خود یاد آوری میکنیم.

اگرچه انقراض گرجستان مدتی نیست که وقوع یافته ولی کم کسی بتاریخ حیات آن وقوف دارد. از قرن پنجم الی قرن هفتم هجری گرجستان دولت قویم و مقتدری بود که در سرحد آسیا و اروپا با دول صاحب قدرت و همجوار خود ادبای برابری میکرد و دارای یک تمدن و تربیت عالی بود. اوضاع اجتماعی آن از هر حیث مرتب و امور معیشتان در تحت قوانین صحیح محکم هجری میشد. کلیه شهرهای آن معمور و اهالی آن صاحب ثروت بودند. در قرن هفتم هجری استیلای مغول بر تمام ممالک آسیا و نصف اروپا آن مملکت را نیز از پا در انداخت. اگرچه بعدها در قرن هشتم هجری از آثار گذشتگان و از زیر خرابیهای دشمنان عناصر صحیح سر برآورده و جهاد حرکتی کرده و دو باره اساس استقلال را چیده و زندگی تازه شروع کردند اما افسوس آن رونق و احتشام گذشته تیره و تار گشته بود. مقارن همین اوقات یعنی از قرن هشتم هجری بعد ایرانیها که دیگر باره قوت یافته و دو باره علم بزرگی برافراشته بودند و همچنین ترکها که قوت ملیشان در تزیاید بود چشم تسخیر با آنجا دوخته و آنانرا راحت نمیکداشتند. تا اینکه رفته رفته آنجا را جولانگاه قشون خود قرار داده و بدفعات از قرن نهم الی یازدهم هجری حملات چند بان سر زمین کردند. همینکه فایق میآمدند بعضی اوقات بسختی و بی انصافی رفتار می نمودند. بطوری که بعد از چندی گرجستان را دولت ایران و عثمانی بین خود تقسیم نمودند و قسمت شرقی آن متصل گردید بممالک ایران که در آن وقت تا اواخر قفقاز ممتد می بود. جنگهای شاه عباس کیر در آن حدود در تواریخ ایران مسطور است. بالاخره در قرن یازدهم هجری دیگر دولتی مستقل در گرجستان بر جا نبود و ایالات و نواحی آن در تحت حکومت والیا و شاهزادگان از نسل سلاطین قدیم اداره میشد و تمام آنها باصطلاح آترمان خراجگذار ایران و باصطلاح امروزه در تحت حمایت آن بودند. حال آقوم نیز بهتر از رذالت امروزه ما نبود. رؤسا و شاهزادگان با هم مخالف و برای بر انداختن و نصب کردن دیگری هزاران دسیسه و حیل بکار برده گاهی بر علیه دشمنان داخلی تاخته گاهی رقیبان داخلی را بتبع قهر خارجیان میسپردند. هر اقلیوس یکی از آخرین شاهزادگان گرجی و والی آسامان از طرف دولت ایران تنها کسی بود که بقوت خیال و حس قوم پرستی بیایه رسیده و از هراس دشمنان خارجی مصمم شد که مملکت خراب خود را آباد کند

و بجای آن یک عده مأمورین و مستخدمین نظامی و غیر نظامی روسی برقرار شدند. و هر روز باسی و بهانه یک اداره یا یک تأسیس ملی را منحل می نمودند و رفته رفته بانواع شعبدها و زور تمام امور اجتماعی و دولتی را بدست خود گرفتند بطوری که امروز در تمام خطه گرجستان و در ادارات رسمی آن و در مجلس مصلحت گذاری نایب السلطنه قفقاز یک نفر گرجی مستخدم هم نیست. تنها خدمتگذاری که گرجی باشد مترجم است که در بعضی محاکم یا غیر آن ناچاری است و تمام گرجیها از حقوق مدنی محرومند. در این پنجاه سال اخیر زبان گرجی در محاکم غدغن شد و دعای همه بزبان روسی میبایست طرح بشود و اغلب دهات و عملها آرا نمی دانند و نمی خواهند بدانند بطوری که از اولین حقوقشان که حق مدافعه است محرومند. زبان گرجی در تمام ادارات دولتی نیز ممنوع است حتی در ادارات جزء که مرجع امور نواحی و قری است. بیش از همه چیزی که بخاطر هیچ انسان نیاید اینست که در مدارس حق تعلیم زبان گرجی را باطفال ندارند و در کلیساها ستایش خدایا نیز بآن زبان آزاد نیستند.

در عهد نامهها امپراتورهای روس متعهد شده بودند که ابداً دستی بترکیب قشون ملی گرجستان نزنند. تمام قشون گرجستان منحل و باصول نظامی روس مبدل شد. اول باسم امنیت و بهانه حفظ حدود مملکت شش هزار نفر قشون روسی برای ساختن وارد کردند و امپراتورها بهره برچه مقدس بود قسم یاد کردند که هیچ خیالی در باره گرجستان ندارند. بعدها بتدریج عده قشون ساختن روس در نقاط مختلفه گرجستان بنود الی صد هزار نفر رسید. رفته رفته سر بازگیری نیز مجبوری شده و خدمت اجباری در قشون روس بگردن گرجیها مستعمل شد. بیچاره جوانان گرجی را همیشه بشمال روسیه و سیبری بخدمت میفرستند و از قرار تحقیق ۴۷ در صد از این نوجوانها ناخوش شده و از ناسازگاری هوا و سرما تلف میشوند.

روس مثل یک بلای مهلکی است و باین آسانی دست از گریبان اسرای قساوت خود برنمیدارد بهر نحوی است میخواید قومی را که از هزاران سال دارای حقیقتی و گذشته بوده اند بشکل مدهش روسی در آورد و روح روسی را بدیگران حلول دهد. مثلاً گرجی که از حیث جنسیت و اصالت و تربیت و سابقه تمدن بر روسی برتری دارد باید بعنف بمذاق و طبیعت روسی درآید و این بزرگترین جنایتی است در مقابل محکمه انسانیت.

روس باز آتش حرصش تسکین نیافت. گرجستان دارای مذهب مخصوص و هیئت رؤسای روحانی و تشکیلات کلیسای آن بکلی علیحده بود. رفته رفته اساقفه و کشیشان پترسبورگ بطمع تصرف بمستقلات و اداراتی آنها دست تطاول یازیدند و همه رسوم و عواید مذهبی آرا مقهور کردند و امروز گرجیها در امور مذهبی خود نیز که هر فردی در دنیا باید در این خصوص آزاد و مختار باشد آسودگی ندارند و کشیشان دیو سیرت کلیسای عالی پترسبورگ آرا نیز جولانگاه مداخلات خود کرده اند.

چند سال بعد همینکه پول اول روسیه بجای کاترین دوم بتخت نشست با اولین وارث «اعلیحضرت» هرالکبوس «اعلیحضرت» زورژ دوم باب مقالات برای مراجعه عهدنامه مذکور باز نمود. خلاصه مذاکرات این بود که کشور گرجستان اگرچه «مستقل» بوده و خواهد ماند ولی بهتر است که من بعد قسمتی از شاهنشاهی روسیه محسوب شود اما حقوق استقلالی و ملی آن با حکومت داخلی که در عهدنامه ۱۱۹۷ ثبت است برقرار خواهد ماند.

قبل از آنکه «دولت فحیمه» گرجستان قبول این معامله نماید و شعبده تازه را بسنجد اعلیحضرت امپراتور پول اول یک حکمی در ۳ رمضان ۱۲۱۵ صادر نموده و در کوچهای پترسبورگ منتشر نمود که گرجستان بروسیه ملحق شده. ضمناً اظهار میکرد و رسماً «قول امپراتوری» خود را بتعهد میداد که با وجود الحاق گرجستان باامپراتوری روسیه «تمام حقوق و امتیازات آن محفوظ و بیخلل خواهد ماند».

آنوقت دیگر آفتاب حیات ملی بیچاره گرجستان شروع نمود بغروب کردن و شب دیمجور اسارت بر سر آنها تاختن. در همین ایام که هنوز مسئله منحل و تصدیق نشده بود اعلیحضرتین امپراتور پول اول و زورژ پادشاه گرجستان هر دو مقارن یکدیگر درگذشتند. الکساندر اول موقع را غنیمت شمرده در بیان نامه جلوس خود در ۴ جمادی الاولی ۱۲۱۶ اظهار نمود: «در جلوس خودمان بتخت روسیه دولت فحیمه گرجستان را پیوسته بشاهنشاهی خود یاقیم همانطور که در اول همین سال اعلام شده». شیوه بدکرداری نتیجه خود را داده بود. نمایندگان و سفرای «ذوی العز و الاحترام» گرجستان در دربار روسیه جلوس بر ضد این اظهارات امپراتوری اعتراض نموده و از پترسبورگ بیرون رفتند.

در ضمن محض تسکین و منع آشوب مردم الکساندر اول در همان ابلاغیه جلوس اظهار کرد که «دولت گرجستان دارای یک حکومت است مرکب از چهار شعبه اداره که عمال آن همه باید گرجی بوده و با اکثریت آراء عموم منتخب بشوند، و هیئت مجموعه این شعب چهارگانه حکومت عالی گرجستان را تشکیل میدهد، و اجرای امور مملکتی و اداره آن با اکثریت آراء این جمع انجام میپذیرد».

با وجود این شکل ظاهری یک حکومت آزاد و مختار گرجیها فهمیدند که تیر آمالشان بسنگ خورده و شیشه امیدشان شکسته و این بدعهدی و بدقولی را ناحق و جرم کبیر شمردند. از این بعد نومیدها متعاقب یکدیگر رسید و بهر قدمی لطمه خوردند و در هر نفسی هیکل مدهش اسارت را در جلو خود هویدا دیدند. دیگر دولت روس هر روز موافق مسلک و میل خود آشوبی برافروخت و هزاران آتش بروح و دل آنان زد. قصه معاملات روس با گرجیها خود فاجعه عظیمی است و فصلی است از آنهمه فاجعات که دولتیان روس بر سر ملت خود و ملل مقهور هر روزه وارد میآورند.

باز چندی نگذشت که حکومت عالی منتخبه گرجستان که بواسطه خود گرجیها اداره میشد و هنوز هیچ اداره روسی در آن نبود حذف شده

اغلب میشود که صدها گرجی در محبسهای هولناک روسیه گرفتار و منتظر محاکمه هستند و همیشه قبل از محاکمه بدون اثبات جرمی باقصای سبیری نفی شده و آنجا در محبسهای روسیه که گوشه از دوزخ است عمر خود را بسر می‌برند. دیوان نظامی قفقاز در زمان بلوای روسیه در ۱۳۲۳ هجری سصد نفر گرجی را بدون استنطاق و محاکمه اعدام نمود.

جرم اینها این بود که پنجه خونین روس را نمی‌رستیدند و روح خود را در چنگال عقاب در عذاب میدیدند و آرزوی یک حیات ملی آزاد و جداگانه و دور از خبانت روس را میکردند، میخواستند زنده بحیات خود باشند.

اینگونه ظلم و تعدی در عصر جدید در هیچ گوشه دنیا دیده نمی‌شود. و هرگاه گرجیها جرئت آنرا بکنند که از این نکبت و ذلت شکایتی نموده و استرحام کنند، حقوق ملیت خود را خواسته و عهد نامه‌های امپراطورهای گذشته روسیه را گوشزد اولیای دولت روس بکنند فوراً عهده را توقیف و عهده را تبعید کرده و در نابودی دیگران بوسایل مدعش مضایقه نمیکند.

امروز اهالی گرجستان در زیر چکمه قزاقان و سم سواران و تهدید سرنیزه مظلومانه زیسته و بهر نحوی است میخوانند اقلأ روح ملیت خودشانرا (که روسها جد باعداش ساعی اند) نگاه دارند تا بلکه روزی آفتاب نجات طلوع کند و تاریخ گذشته با سرگذشت مفصلش برای ایشان سبب نجات شده و اولاد آندیار با تمام قفقازها هم آواز شده از تحت اسارت روس خلاصی یابند. ولی هیات کو آروز؟!

ایرانیان هوشیار باشید. این داستان افسانه وهذیان نیست. هر آنچه صفحه تاریخ ضبط نموده ما صد هزاران یکسر را نقل کردیم. مصیبت ملل مقهور هر انسان صاحب روح و مروّت را پریشان و عمگین میدارد. ایرانی از هر طبقه بگیری گویا از این حس عاری است و دلیل منطقی ما همین بس است که امروز خانمان خود را بباد میدهد و بیحرکت مبهوت تماشا میکند. امروز سیاست روس در ایران و شعبدهای آن از اول سلطنت قاجار و خصوصاً در این ده سال اخیر و وسایل نفوذ و شیوه تسخیر ایران بما واضح و هویدا فردای پریشان و بزبون ایران را معاینه می‌نمایاند.

بعضی اخبار از مرکز ایران و پایتخت میرسد که انسانرا دیوانه نموده و در همان آن آرزوی نیستی و مرگ میکند. دون فطرتانی که هیجان ملی را آشوب نامیده و قشون دون روسی را در تحت نظر توجه سید الشهداء و «سایه اعلیحضرت شاهنشاهی» مظفر مینامند غفلت دارند از آنکه سپاه «ظفر آیت» روسی عنقریب چه بلا بر سر خود آنها خواهد آورد. بیش از همه چیز آنچه قلب ما را میسوزاند بتصور و هیچ انسان ذی شعوری نمی‌گنجد اینست که هیئت دولت ایران تمام صاحب منصبان روسی را که در ایران خون جوانان ایرانی را ریخته و جلادان اولاد وطن هستند «بنشان جلیل القدر و تمثال هایونی مفتخر و پیکر آنها را مزین» میدارند. هیات چه مسافتی بین اخلاق ایرانی و دیگران! صفحه عالم در جنبش است و اقوام مختلف در زد و خورد، هر مردی برای حیات قومی خود جان میدهد و نشان شجاعت و دلآوری بآن کس میدهند که خون خود را فدای

آثار قدیمه و ابنیه تاریخی گرجستان و کلیساهای قدیم آنرا عمداً نمیگذارند مرمت بشود زیرا که عایدات اوقاف ملی گرجستان که بالغ بدو میلیون و چهار صد هزار منات است دولت امپراتوری روسیه هر سال ضبط میکند و درباریان بعشرت در عیشناهای اروپای غربی میگذرانند.

وضع اقتصادی و ثروت آن هم خود شرحی مفصل است. تمام مستغلات و اراضی و باصطلاح ایران املاک خالصه که مال ملت گرجی بود دولت روس اعلان الحاق آنرا باملاک و اداراتی امپراتوری داد و دسته دسته دهاتیهای روس را از وسط روسیه مهاجرت داده در این اراضی سکنی دادند. لابد گرجیهای بیچاره یا مجبور بترک بنگه خود بودند یا بفلاکت مزدور و جیره خوار «موزیک» های زحمت بد اخلاق روسی گردیدند. تمام قفقاز دارای ۱۸ کرور و نیم جمعیت است و این خود یک عده کثیری است و تقریباً یک ثلث آن گرجی است. این بیچارها هنوز حق دارانی یک دارالفنون و مدرسه عالی ندارند. آنان که عطش تجسس دارند و کسب معرفت میخوانند بیلاد دور دست باید مسافرت کنند و این هم برای همه کس میسر نیست.

وقتی که روسیه خود را دولت مشروطه قلم داد این نیز یک نبرنگ دیگر بود و بجز صورت ظاهر و اسمی بی مسمی چیزی نبود. گرجیها که تقریباً شش کرورند تا این اواخر حق فرستادن وکیل هم به دومای امپراتوری نداشتند. امروز تنها سه نفر حق دارند بفرستند.

گرجیها که مثل ایرانیهای امروز گول و فریب خورده بودند دیگر بیش از این نمی‌توانستند جور و جبر غاصب را تحمل کنند لابد گاهی هیجانی بروز میدادند. دولت روس که «بجز رفاهیت قوم گرجی مقصودی نداشت» گروه گروه قشون و توپ فرستاده و باصول مرتب هر جا را که میخواست با خاک یکسان میکرد. هر عده و هر کس که نمی‌خواست بنده بماند بتغ کبن محوش مینمودند و مدتها گرجستان را در تحت حکومت نظامی نگاه داشتند. هر کس نفس کشید بی نفسش کردند. اغلب دهات و آبادیها را بکلی سوزانیدند و قشون دولتی اموال آنرا بغارت بردند. دهقان بیچاره هر آنچه داشت در دست قزاق و سالدات روسی دید. در یکی از محالات ۱۰۴ قصبه و قریه بعضی را تماماً و پاره‌ها را بعضاً خراب و آتش زده و پامال نمودند و در هر یک صدها گرجی را بجاک هلاک انداختند. زنان و دوشیزگان را نیز احترام نکردند و هر جا توانستند دست بی حرمتی بعصمت آنها دراز کردند و اگر مقاومت دیدند بنوک قداره و سرنیزه تفنگ یا پستان بریدند یا سینه و قلب شکافتند. در تفلیس بتحریک نایب السلطنه قفقاز و رؤسای ادارات دولتی روس عده از اشرار در ۴ شوال و ۷ ذی القعدة ۱۳۲۳ غفله بر سر گرجیها ریخته و عده زیادی از آنها را با زن و بچه کشتار نمودند. بیدادگری و ظلم روس در حق گرجیها اندازه وحدی ندارد. مثلاً اگر جائی عده گرسنه یا بیلائی آسمانی مثل ناخوشی عمومی و غیره دچار شوند و گرجیها بخوانند هم ملتیان خود را اعانت کنند یا دوائی و طبیبی بفرستند یا مدد و احسانی کنند با مر نیابت سلطنت فوراً مانع و آن بیچاره‌ها بی‌یاز و یاور میگذارند تا تلف بشوند.

ماده نهم — تاوادیها (رؤسای قوم وشامزادها) و آژناؤوریهها (آزادها ونجیا) با اشخاصی که در روسیه همان القاب و مناصب و رتبه شامزادگی و نجابت دارند همقدم و مساوی خواهند بود.

ماده دهم — آنهائیکه از تبعه گرجستان مایل بسکونت در روسیه باشند آزادانه میتوانند و همچنین بر عکس روسها میتوانند در گرجستان سکنی کنند. و ایضاً آنهائیکه راضی نیستند و میخواهند باوطن خود مراجعت کنند بدون عاقبی میتوانند. هر یک از تبعه یا نظامیان دو دولت مزبور که فرار کرده باشند مسترد خواهند شد. حتی در موقع جنگ با عثمانیها گرجیهائی که در صف دشمن هستند و در صف قتال اسیر شوند به تسار گرجستان مسترد خواهند شد.

ماده یازدهم — تجار روس که بگرجستان میرسند از همان حقوق بهره مند خواهند شد که در روسیه دارند و همچنین بر عکس. هر گونه دعاوی طرفین از روی قوانین جاریه محاکمه خواهد شد.

ماده دوازدهم — نکات فوق الذکر را میتوان تغییر داد هرگاه از هر دو طرف متعاهدین لزوم آن ملاحظه بشود.

ماده سیزدهم — بعد از ۶ ماه امتحان از طرفین مواد فوق بامضا خواهد رسید. بتاريخ ۲۴ ژولیه ۱۷۸۳ میلادی.

امضا

از طرف امپراتریس: پول پوتئکین.

از طرف تسار گرجستان: زان باگراتیون.

گارسوان چاواوازه.

صورت عهد نامه ایست که در تفلیس در ۲۵ جمادی الآخره سنه ۱۲۱۴ مابین اعلیحضرت امپراتور روسیه پول اول و تسار گرجستان ژورژ دوازدهم پسر هراکلیوس بسته شد.

ماده اول — اعلیحضرت امپراتور تمام روسیه لقب «تسار گرجستان» را خواهد داشت و همچنین اعقاب او.

ماده دوم — داود پسر ارشد تسار گرجستان که فعلاً سلطنت میکند نایب السلطنه گرجستان میشود و این رتبه و منصب منتقل خواهد شد باعقاب او از ارشد بارشد. ماده سوم — اهالی گرجستان تا دوازده سال هیچ مالیاتی ادا نخواهند کرد تا اینکه جای خراب انبیه جنگهارا اصلاح کنند و نایب السلطنه در مدت این دوازده سال برای خود و خانواده سلطنتی مبلغ بیست هزار تومان گرجی (که تخمیناً هشتصد و بیست هزار فرانک است) از دولت روسیه دریافت خواهد کرد.

ماده چهارم — معادن طلا و نقره «آقتالا» و معادن مس «میسقانا» را روسها بکار خواهند انداخت و عایدات آن مصروف خواهد شد بادای وجهی که در ماده قبل ذکر شد. ماده پنجم — یک عده قشون مرگب از شش هزار سرباز روس حاضر و آماده همیشه در گرجستان ساخلو خواهد کرد. دسته سواره این عده از گرجیها تشکیل خواهد شد.

ماده ششم — بقدر لزوم دستجاتی دیگر جمع کرده خواهد شد برای حفظ سرحدات. ماده هفتم — روسیه عده از مهندین نامزد خواهد کرد برای آنکه قلاع نظامی در هر جا که لازم است مرمت یا بنا کنند.

ماده هشتم — سکه که من بعد در تفلیس زده خواهد شد در طرفی نشان روسیه و در طرف دیگر نشان گرجستان را خواهد داشت.

ماده نهم — آذوقه که دستجات نظامی روسی در گرجستان لازم دارند بهمان قیمتی که باهالی آنجا فروخته میشود بآنها نیز محسوب باید بشود.

ماده دهم — وقتیکه فرمان یک احصائیه صادر بشود بطریق خانه شماری اجرا خواهد شد نه سر شماری.

امضا

از جانب روسیه: کونت روستوپچین.

از جانب گرجستان: آوالوف.

پالوادوف.

ملت و وطن خود میکند. زهی بر غیرت و وطن پرستی دولتیان در ایران که رتبه و پاداش بآنان میدهند که ایرانی را بجاک هلاک می افکنند. در تمام دول دنیا دولت جزای نیک بآن کس عطا میکند که در مقابل دشمن مقاله میکند و سیاست میکند آن کسی را که بدشمن دست دوستی میدهد. دولت ایران دشمن را تهیت گفته ساحت و وطن را بناخت و تاز آنها باز میکند. عجب عالی است و غریب مضحکه!

ایرانیان، رؤسای دولتی و روحانی، متمولین و صاحبان نفوذ و تمام طبقات اجتماعی بدانید که تمام تاریخ عالم و تجربیات دنیا و صورت ظاهر و باطن امور بما شهادت میدهد و می نمایاند که بدون ایران و استقلال آن تمام مقامات و امتیازات شما محو و خود شماها در تحت سرکوبی آنان که یورش میخوانید زبون خواهید شد. تحمل و اطاعت و فروتنی، بی غیرتی و پستی و ذالت است و بس.

افسوس که چشمهای ما کور و از تاریخ درس عبرت نگرفیم. داستان مقهوری ملل را بخواندیم و نفهمیدیم و بایه مذلت فردای ایران را نمی سنجم!

منوچهر فرساد

صورت عهد نامه که در ۲۳ شعبان سنه ۱۱۹۷ هجری مابین پادشاه گرجستان هراکلیوس و اعلیحضرت ملکه روسیه کاترین دوم بسته شد.

ماده اول — در آتیه هراکلیوس عنوان «والی گرجستان» را رها کرده و تابع ایران نخواهد بود. اما بسبب مسیحیت و متحد دولت روسیه بودن ملقب به «تسار» (یعنی شاه) گرجستان خواهد بود. القاب و اختیارات مزبور را دولت روسیه در آتیه نیز در حق جانشینان او الی الابد تا آخر قرون و ادوار برقرار میدارد. ماده دوم — تمام نواحی و ولایاتی که در قدیم متعلق بگرجستان و حالا در دست ایرانها و ترکها و لژکیهاست مثل ساتاباگو، رانی، موواکانی، آخالزیزه، جواختی، لیوانا، آچارا، نوخا یا شگی و شیروان و جاهای دیگر در موقع پس گرفته خواهد شد و همه آنها قطعات متممة گرجستان خواهند بود.

ماده سوم — در وفات تسار حق منصوب نمودن جانشین آن بروسیه تعلق دارد که او هم پسر ارشد او را تعیین میکند.

ماده چهارم — اگر بدربار تفلیس از جانب ایران و عثمانی مراسلاتی یا نماینده سری یا علنی برسد تسار مجبور است که دولت روسیه را مستحضر بدارد و قبل از رای او جوابی نمی تواند بدهد.

ماده پنجم — نماینده تسار هراکلیوس در دربار روسیه یک نفر نماینده دائمی است در پترسبورگ. وجود یک نماینده روسی در گرجستان ملاحظه شد که لازم نیست.

ماده ششم — تمام مالیات و عایدات گرجستان نقدی و جنسی (پول و نان و شراب و غیره) مثل معمول بتسار گرجستان متعلق است بدون اینکه دولت روسیه بهیچوجه حق مداخله و اشتراک داشته باشد.

ماده هفتم — هر وقت که تسار بمناصب عالی مملکتی مأموری تعیین کند مثل مقام سرداری (رئیس قشون) یا غیر آن باید انتخاب خود را بدولت روس اعلام نماید بدون اینکه دولت روسیه حق تغییر داشته باشد. این فقط برای ملاحظه رسوم است.

ماده هشتم — خلیفه یا «کاتولیکوس» گرجستان رتبه هشتم میان اساقفه روسیه خواهد داشت و سایر القاب او اضافه میشود لقب خلیفه توپولسک (شهری از شهرهای

سیری است). کلیسای عالی اورتودوکس روسیه بهیچ قسم مداخله در امور کلیسای، کک گرجستان نخواهد نمود.

مقصود هر چند خیلی غریب بنظر میآید تلگرافات تهیتی است که رؤسای دول اتفاق در باب «عقب نشینی کامیابانه» قشون ایتالی از درازو با یکدیگر مبادله کرده‌اند! یعنی بعبارة اخری در واقعه درازو فتح با ایتالی بوده است و شکست با اطریش، یا بعبارت واضح تر تصرف اطریشیان درازورا شکست اطریشیان است و تخلیه ایتالیائیا درازورا فتح ایتالیائیاست!

شاید از کثرت غرابت مسئله بعضی تصور کنند که ما این مبادله تلگرافات را از خود جعل کرده‌ایم. اگر کسی را این خیال در محله بگذرد خوب است فوراً «زورنال دو ژنو» مورخه ۳ مارس را خریده بصفحه اول ستون اول رجوع نماید تا عین این فقره را آنجا حرفاً بحرف مشاهده کند.

و انگلی مسئله تخلیه داردانل که یکی از فتوحات بزرگ قشون انگلیس بود که «در تاریخ عملیات حربی نظیر آن دیده و شنیده نشده است» هنوز از اذهان فراموش نشده! مقصود آنست که «فتح» بعکس آنچه سابق مردمان قدیم تصور میکردند باصطلاح ما سیاستون جدید عبارت است از عقب کشیدن قشون خود از نقطه که قشون دشمن با عدد فایق آنجرا تهدید می نماید و سپردن آن نقطه برای احتراز از خونریزی بیفایده بدست قشون دشمن، مثال از فتوحات متفقین: فتح آنورس، فتح پولونی، فتح ورشو، فتح داردانل، فتح سرستان، فتح قراطاغ، و بالأخره فتح درازو!

خدا رحمت کند مرحوم اسگانارل طیب اجباری را وقتی که با کمال فصاحت اثبات کرد که قلب در طرف راست است و کبد در طرف چپ مخاطب او زرونت با حال تعجب و ترس و لرز گفت «ولی بنظر من چنین می آید که قلب طرف دست چپ است و کبد طرف دست راست» اسگانارل گفت «بلی سابق اینطور بود ولی ما همه اینها را تغییر داده‌ایم!»

پرورانندن خرگوش در «سالون» ها

بعضی جراید پاریس از روی مآخذ «معتبره» که «هیچ جای شگ در آن نیست» می نویسند که مردم برلین بواسطه قحطی در ارزاق کارشان بجائی رسیده است که خرگوش در اطاقهای خود می پروراندند. و حتی یک شرکتی هم برای تشویق این عمل تأسیس شده و شرکت مزبور چندین هزار قفسهای چوبی بین مردم بخش کرده و خانوادهای معتبر آلمانی قفسهای مزبور را در «سالون» های خود گذارده در آن انواع و اقسام خرگوشهای رنگارنگ می پروراندند!

ولی این خرگوشها را در وسط یک شهر قحط زده چطور و از چه چیز خوراک میدهند؟

لابد از همان سیب زمینیها و سبزیجاتی که بقول همان روزنامه اهالی برلین در روی مهتابها در مقابل پنجره های خود کاشته اند و آنجرا از جنگ باینطرف مبدل بباغها و فالیزهای با صفا نموده اند!

مکتوب

مکتوب ذیل از یکی از هموطنان محترم مقیم برلین با دارة ما رسیده است: آقای مدیر جریده کوه - مستدعی است که چند سطر جوف را در روزنامه خودتان مقرر فرمائید درج نمایند.

خدمت نمیکنید - خیانت چرا؟

در این موقع که آتش بیداد روس و انگلیس ایران را سر تا سر مشتعل کرده و یک ملت و مملکتی را میسوزاند هنوز یک مشت از خائنین با کمال بیشرعی سخن از بیطرفی یا طرفداری روس و انگلیس می رانند. عجب! امروز که روز انتقام است، امروز که روز ننگ و نام است، امروز که ما باید همه هم آهنگ باشیم باز جمعی از وطن فروشان کوس مخالفت میکوبند. هنوز اوراق ننگی مثل «اطلاعات» و «عصر جدید» ملتیان را باغی و خادمین وطن را خائن جلوه میدهند. حتی جریده «مقدسه» جبل المتین شکست فاحش انگلیسها را در گالیولی به «عقب نشینی کامیابانه» و انتقام خواهی ایرانیان را به «سپو سیاسی» تعبیر می نماید. راست است که جبل المتین در کلکته نمیتواند بر ضد انگلیسها علناً چیز بنویسد ولی پرده پوشی و دلسوری چرا؟

«اطلاعات» و «عصر جدید» و امثال آنها باید بدانند که امروز که ملت ایران برای حفظ استقلال و آبروی تاریخی خود کمر مردانگی بسته است و میخواهد از دشمنان خود انتقام بکشد اگر سپو سیاسی یا هر چه هست موقع نفاق نیست. «ایران باید بیطرف بماند» یعنی چه؟ بیطرفی چه معنی دارد؟ اگر بمعنی حقوقی آن مقصود است بعد از آن همه تعرضات و تجاوزات که از ابتداء جنگ تا کنون بناموس استقلال ما وارد آورده اند مفهومی ندارد. و اگر غرض آنست که ایران میدان جنگ نشود مگر نمیدانند که در یک قسمت عمده این کشور روسها با ایرانه زد و خورد میکنند. شاید ایران این جراید غیر ایران ماست، یا شاید برای این کله بیطرفی تفسیر دیگری دارند، یا شاید مقصود از بیطرفی بی شرفی باشد. امان از قلمهای بی حیا! امان!

۱۰۲

اگانایب مضحکہ

تلگرافات تهیت در باب فتح درازو

لابد خوانندگان خیال خواهند کرد که مقصود تلگرافات تهیت بین اطریش و آلمان یا بین اطریش و سایر دول اتحاد است برای اینکه قشون اطریش در ۲۲ ربیع الثانی درازورا فتح نموده و قشون ایتالی را مجبور بتخلیه درازو و فرار بوالونا و گذاردن ده هزار تنگ و ۲۳ توپ و ۷۰۰ اسیر و ۱۷ کشتی بدست اطریشیان نمودند. خیر، سپو عظیمی است!